

مجید کافی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۲۰

چکیده

هدف این مقاله بررسی سیستم سایبرنتیک خلیج فارس و امکان نقش آفرینی و تاثیرگذاری ایران بر این سیستم است. در این راستا نویسنده پس از تشریح نظریه سایبرنتیک در مطالعات منطقه‌ای به عنوان چارچوب مفهومی پژوهش، به تطبیق سیستم امنیت هژمونیک خلیج فارس با آن می‌پردازد. مقاله سپس با نشان دادن نقایص این سیستم، حالت عدم تعادل پویای آن را تشریح نموده و به این ترتیب خبر از قرار داشتن این سیستم سایبرنتیک در یکی از مکان‌های فازی‌اش می‌دهد. به باور نویسنده، جمهوری اسلامی ایران با استفاده از مدل جذب‌کننده‌های ناآشنا که در مکان فازی کنونی سیستم کنترل سایبرنتیک خلیج فارس ظاهر شده است، می‌تواند از این شرایط حداکثر بهره را برده و وضعیت خود را از زیر سیستم کنترل-شونده به جایگاه کنترل‌کننده و کنترل‌شونده تغییر دهد.

واژگان کلیدی: امنیت، سایبرنتیک، هژمونی، خلیج فارس، ایران، آمریکا

majidkafi@Outlook.com

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیست‌وسوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵، صص ۱۰۷-۱۳۰.

مقدمه

کمتر منطقه جغرافیایی در جهان وجود دارد که همچون منطقه خلیج فارس اهمیتی اقتصادی، سیاسی و راهبردی داشته باشد. ویژگی‌های منحصر به فرد منطقه خلیج فارس و جایگاه آن در پازل اقتصادی و امنیتی جهان باعث شده تا برخی از استراتژیست‌ها در توصیف آن از اصطلاح «قلب زمین» استفاده کنند. همین اهمیت موجب شده تا از دیرباز، امنیت و ترتیبات امنیتی خلیج فارس یکی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های کشورهای منطقه و البته قدرت‌های فرامنطقه‌ای باشد. وضعیت ژئواستراتژیک این منطقه به ویژه پس از کشف نفت در کشورهای پیرامون آن، بر اهمیت حفظ و تداوم امنیت در این منطقه افزوده و بازیگران بسیاری را درگیر برقراری و حفظ امنیت آن کرده است.

در قرون گذشته، قدرت‌های اروپایی از جمله پرتغال و انگلستان در خلیج فارس حضوری مستمر و تاثیرگذار داشتند و بعد از خروج انگلستان از منطقه در ابتدای دهه ۱۹۷۰، آمریکا تلاش کرده تا اصلی‌ترین نقش‌آفرینی را در خلیج فارس داشته باشد و به همین علت، ترتیبات امنیتی این منطقه ذیل استراتژی‌های آمریکا قرار گرفت. میزان درگیری، سطح، عمق عملکرد و تاثیرپذیری ایالات متحده آمریکا در مسائل امنیتی این منطقه با دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای قابل مقایسه نیست. این حساسیت به گونه‌ای است که یکی از عناصر برجسته و مشخص رقابت‌های انتخاباتی و نیز برنامه‌های ارائه شده تمام رؤسای جمهور آمریکا از فردای جنگ جهانی دوم تاکنون، چگونگی حفظ منافع این کشور در منطقه خلیج فارس بوده است. در دوران جنگ سرد نیز یکی از حوزه‌های مهم رقابتی میان دو قطب، حفظ حضور و تلاش برای برتری در منطقه خلیج فارس بود. ایالات متحده در دهه ۷۰ میلادی سیاست امنیت دوستونی مبتنی بر نقش‌آفرینی ایران و عربستان، در دهه ۸۰ سیاست توازن ضعف بین ایران و عراق و در دهه ۹۰ مهار دوجانبه ایران و عراق را به عنوان اولویت‌های اصلی خود در خلیج فارس در نظر گرفت. پس از فروپاشی نظام دو قطبی نیز همچنان ایالات متحده تلاش می‌کند با گسترش حوزه هژمونی خود در ساختار امنیتی این منطقه بر شاهراه ژئواستراتژیک جهان تسلط یابد. پس از جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ حضور نظامی آمریکا در منطقه افزایش یافت و قراردادهای امنیتی دوجانبه آمریکا با کشورهای

عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس این حضور را تقویت کرد. با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ در چارچوب الگوی امنیت هژمونیک، تاثیرگذاری واشنگتن بر معادلات امنیتی خلیج فارس بسیار افزایش یافت و در واقع، آمریکا به عنصری اصلی در امنیت منطقه تبدیل شد. در این دوران ویژگی‌های مهم ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک خلیج فارس منجر به تدوین سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در این منطقه به شکل نظام امنیت شبکه‌ای شده است. این شبکه امنیتی بسیار پراپه و درهم پیچیده است و بر پایه مهار ایران و برقراری روابط دو جانبه و حمایت از رژیم‌های عرب طرفدار آمریکا در منطقه شکل گرفته است.

این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران به عنوان اصلی‌ترین قدرت منطقه‌ای خلیج فارس، همواره سر ناسازگاری با سیاست‌های و راهبردهای آمریکا در این منطقه داشته است. سه دهه جدال بر سر نفوذ در منطقه خلیج فارس میان جمهوری اسلامی ایران و آمریکا اگرچه از فراز و نشیب‌هایی برخوردار بوده، اما همواره به انحاء گوناگون ادامه پیدا کرده است. در سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران، پس از اینکه ایران در افق بیست ساله، کشوری «امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه‌جانبه و پیوستگی مردم و حکومت» تصویر می‌شود، در بخش امور مربوط به مناسبات سیاسی و روابط خارجی به این اهداف کلان برمی‌خوریم: «مقابله با افزون‌خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی»، «مقابله با تک قطبی شدن جهان» و در نهایت به طور مشخص به این هدف اشاره می‌شود: «تلاش برای رهایی منطقه از حضور نظامی بیگانگان». (سند چشم‌انداز، ۱۳۸۲)

به این ترتیب روشن است که مبارزه با هژمونی آمریکا در منطقه خلیج فارس در چه سطحی از اولویت‌های نظام جمهوری اسلامی قرار دارد. قرار گرفتن این هدف در سند چشم‌انداز یعنی خارج کردن آن از شمول تغییرات سیاسی و راهبردهای دولتی و قراردادن آن به عنوان آرمان نظام جمهوری اسلامی. برای تحقق این هدف طی سالیان گذشته راهبردهای گوناگونی اتخاذ شده است که طیف گسترده‌ای از مقابله مستقیم نظامی تا تنش‌زدایی با رژیم‌های عربی منطقه را در بر می‌گیرد. حقایق اما نشان می‌دهد که این سیاست‌ها چندان قرین موفقیت نبوده و تا رسیدن به هدف راه زیادی باقی مانده است. به نظر می‌رسد که علت بخش عمده‌ای از این ناکامی‌ها، در نوع درک و شناخت تحلیلگران، سیاست‌گذاران و مجریان سیاست خارجی ایران از منطقه خلیج فارس و پویای‌های پیچیده آن است.

با درک این ضرورت حیاتی، این مقاله می‌کوشد تا مجالی برای دیگرگونه دیدن منطقه خلیج فارس از منظر یکی از تئوری‌های کمتر شناخته شده روابط بین الملل فراهم کند. نظریه سایبرنتیک در مطالعات منطقه‌ای، رویکردی نظری تحلیلی است با هدف ساده‌سازی، طبقه‌بندی و قابل بررسی نمودن پیچیدگی‌های نظام‌های منطقه‌ای، با ارایه ابزار شناختی مناسب. به نظر می‌رسد که با استفاده از این نظریه بتوان به دیدگاهی جدید و روشن‌گر از منطقه خلیج فارس و نیروهای تاثیرگذار بر آن دست یافت که خود بستر درک و تحلیلی نوین و در نهایت راهنمای سیاست‌گذاری خارجی کشور باشد. به این ترتیب مقاله کوششی برای پاسخ به این پرسش است که چشم‌انداز «رهای منطقه از حضور نظامی بیگانگان» چگونه محقق می‌شود؟ در کنار این هدف، این مقاله همچنین تلاشی برای آزمودن نظریه سایبرنتیک در تحلیل منطقه خلیج فارس محسوب می‌شود. برای انجام این اهداف در ابتدا نظریه سایبرنتیک در مطالعات منطقه‌ای را به‌عنوان چارچوب مفهومی پژوهش تشریح می‌کنیم. سپس ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس را با این الگوی تحلیلی منطبق کرده و با نشان دادن حالت عدم تعادل پویای آن، ظرفیت بازیگری ایران در این چارچوب را بررسی خواهیم کرد. در پایان نیز نتیجه‌گیری از مجموع مباحث انجام می‌شود.

تمهید نظری

برای انجام امر تحلیل سیاسی و بین‌المللی و سیاست‌گذاری ناگزیر از مطالعه نظم هستیم. برای مطالعه نظم و استفاده از آن به‌عنوان بنیادی مفهومی بررسی‌های بین‌المللی، نظریه‌های متعددی ارایه شده است که از آن میان نظریه سیستم‌ها هم از لحاظ دیرپایی و هم از نظر صحت و اعتبار یکی از پیشروترین نظریه‌ها محسوب می‌شود. اگرچه بیش از پنج دهه از ارایه و معرفی این نظریه کلان می‌گذرد، اما همچنان در بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی از مرجعیت قابل توجهی برخوردار است. این تداوم البته بیش از هر چیز نتیجه مشارک‌های نظری جدیدی است که طی سال‌های اخیر در تغییر و تعدیل این نظریه انجام شده است.

اولین موج نظریه سیستم‌ها مربوط به سیستم‌های ساده بود، اما در طول زمان این نظریه تغییر کرد و امواج سیستم‌های سایبرنتیک، سیستم‌های پیچیده و سیستم‌های آشوب یک‌به‌یک از راه

رسیدند. در یک تقسیم‌بندی کلی اما می‌توان نظریه سیستم‌ها را به دو رویکرد الف. سیستم‌های خطی (ساده)؛ و ب. سیستم‌های غیرخطی (سایبرنتیک، پیچیده و آشوب) تقسیم کرد. به نظر می‌رسد که دوران تحلیل بر اساس سیستم‌های خطی به سر آمده باشد و در پاسخ به پیچیدگی‌های روزافزون عرصه جهانی و تعدد مواضع قدرت، تهدید و امنیت و اهمیت یافتن موضوعاتی مثل اقتصاد، فرهنگ و ارتباطات که پیشتر بی‌اثر یا کم‌اثر تشخیص داده می‌شدند، نیاز است تا با دیدگاهی متفاوت به جهان و پویایی‌ها و اندرکنش‌های متعامل آن نگریست. در این مقاله نیز که با هدف بررسی آینده هژمونی در منطقه خلیج فارس به نگارش درآمده است، با درک همین ضرورت و الزام، تلاش می‌شود تا به خاورمیانه از دیدگاه نظریه سایبرنتیک پرداخته شود.

سایبرنتیک در واقع علم کنترل رفتار از طریق ارتباطات است.^۱ اهمیت آن در سیاست بین‌الملل هم از این روست که هر دو دانش، در هدف مشترکند؛ چرا که در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی هم، هدف کنترل رفتار دیگر واحدهاست. پس می‌توان از سایبرنتیک که دانشی برای مطالعه کنترل است، در تحلیل سیاست بین‌الملل استفاده کرد. دانش سایبرنتیک چند مفهوم اساسی دارد:

یک. اطلاعات: اطلاعات حامل پیام است و با داده تفاوت دارد، چون داده خام است. سیستم‌های سایبرنتیک بر اساس مهندسی ارتباطات عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، این قدرت نیست که برای کنترل به کار گرفته می‌شود، بلکه الگوی ارتباطی است. مثلاً می‌توان برای باز کردن یک در، با استفاده از قدرت آن را شکست یا اینکه کلید ساخت و در را باز کرد؛ یعنی یک الگوی ارتباطی خاص را با آن مرتبط کرد.

دو. دریافت‌کننده اطلاعات

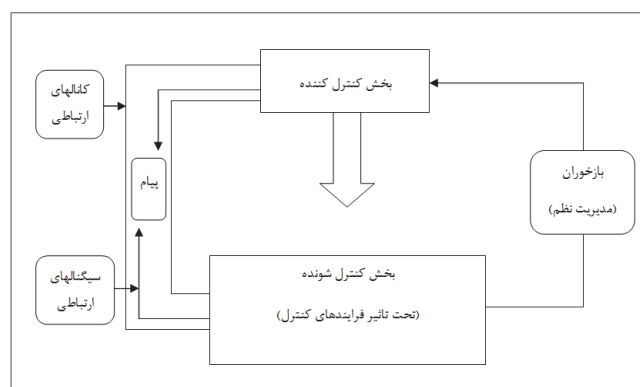
سه. تعادل: اطلاعات منتقل نخواهد شد مگر آنکه سیستم در حالت عدم تعادل باشد. در

۱. باید توجه کرد که بین دانش سایبرنتیک یا Cybernetics با Cyber و واژه‌های مشتق از آن که عموماً در فارسی به‌عنوان مجازی ترجمه شده و مربوط به فرهنگ رایانه‌ای، فناوری ارتباطات و واقعیت مجازی است، تفاوت وجود دارد. دانش سایبرنتیک یک رویکرد فرارشته‌ای برای کاوش سیستم‌های تنظیمی و ساختار، محدودیت‌ها و قابلیت‌های آنهاست. سایبرنتیک برای مطالعه انواع سیستم‌های مکانیکی، فیزیکی، بیولوژیکی، شناختی و اجتماعی به کار می‌رود.

سایبرنتیک از مفهوم بازخوران برای توضیح تعادل استفاده می‌شود؛ چراکه در حالت ثبات کامل یک سیستم اطلاعات وارد آن نمی‌شود و در حقیقت ثبات یا تعادل، یعنی بررسی سیستم در یک لحظه خاص که به این ترتیب مربوط به وضعیت‌های استاتیک یا ایستاست. بازخوران اما مخصوص وضعیت‌های پویا یا دینامیک است. از این رو در بازخوران دو نکته حائز اهمیت است. الف. فرصت زمانی، که هر چقدر کمتر باشد سیستم بهتر کار می‌کند؛ و ب. اصلاح رفتار. بازخوران می‌تواند به اصلاح رفتار به حفظ هدف کمک کند یا به تغییر آن.

چهار. یادگیری: سیستم‌های سایبرنتیک سیستم‌های یادگیرنده‌اند؛ یعنی بر اساس قواعدی که یاد می‌گیرند عمل می‌کنند. (قاسمی، ۱۳۷۸)

نمودار یک. شمای کلی یک سیستم سایبرنتیک



همان‌طور که در نمودار شماره یک مشخص است، سیستم‌های سایبرنتیک دارای دو بخش متمایز کنترل‌کننده و کنترل‌شونده هستند؛ اگرچه در بعضی از سیستم‌ها این دو بخش یکی می‌شوند. سیستم کنترل‌کننده که اساس کار سیستم‌های سایبرنتیک است، سه پارامتر کنترل-کننده دارد که عبارتند از:

یک. مدل کنترل: ارتباطات بین اجزای سیستم را کنترل می‌کند. به‌طور مثال، یک مدل کنترل فردگرایانه مدل بازدارندگی و یک مدل کنترل جمع‌گرایانه مدل امنیت دسته‌جمعی است.

دو. قاعده یا الگوریتم کنترل: نوع معادلات هر مدل کنترل را تعیین می‌کند. به‌طور مثال، در مدل امنیت دسته‌جمعی و موازنه قوا، قاعده کنترل، قدرت و در رژیم دریاها، قانون است.

سه. هدف کنترل: که می‌تواند حفظ یا پیشبرد سیستم یا هر هدف دیگری باشد.

اما کنترل‌کننده‌ها در سیستم‌های سایبرنتیکی خود به چند دسته تقسیم می‌شوند. نخست تفکیک بین کنترل‌کننده رسمی و غیررسمی است. نوع اول بر اساس منطق به‌وجود می‌آید، اما نوع دوم نتیجه منطق کارکردی خود سیستم است. مورد بعدی تقسیم کنترل‌کننده‌ها به گذشته‌نگر و آینده‌نگر است. کنترل‌کننده گذشته‌نگر معطوف به استفاده از بازخوران برای کنترل سیستم است، در حالی که کنترل‌کننده‌های آینده‌نگر از طریق ورودی‌ها به سیستم کنترل را انجام می‌دهد. در یک تقسیم‌بندی دیگر سیستم‌ها را می‌توان به کنترل‌کننده‌های پایدارساز سیستم، کنترل-کننده‌های برنامه‌سازی سیستم، کنترل‌کننده‌های بهینه‌سازی سیستم و کنترل‌کننده‌های ردیابی تهدیدات تقسیم کرد، و در نهایت براساس بازخوران هم سیستم‌ها به حفظ‌کننده هدف، تغییردهنده هدف و تعیین‌کننده هدف تقسیم‌بندی می‌شوند. (قاسمی، ۱۳۷۸)

بسیاری از نظام‌های منطقه‌ای، قواعد سیستم‌های سایبرنتیک را دارند، اما اگر قرار باشد تنها یک نمونه از آنها نام برد، بی‌تردید باید به نظام منطقه‌ای خلیج فارس اشاره کرد. همان‌طور که گفته شد، خلیج فارس به واسطه اهمیت چندبعدی و در حقیقت همه‌جانبه خود همواره عرصه کنترل و ضدکنترل بوده است. نه‌تنها همواره بین قدرت‌های فرامنطقه‌ای جنگ بر سر اعمال کنترل بر منطقه جریان داشته است، بلکه قدرت‌های منطقه‌ای نیز همواره بخشی از اجزای سیستم کنترل سایبرنتیک در این منطقه محسوب شده‌اند. در نظام‌های منطقه‌ای، اصولاً قدرت مداخله‌گر به‌عنوان کارگزار اصلی نظام جهانی در قالب یکی از اجزای اصلی بخش کنترل منطقه‌ای اعمال نقش می‌نماید. در این راستا قدرت مداخله‌گر ممکن است از یک یا چند نظام مختلف زیر برای حفظ و تداوم بهینه‌سازی نظم منطقه‌ای استفاده کند:

یک. هژمونی به‌صورت یک‌جانبه یا مبتنی بر همکاری: سطح نهادینگی در این روش بسیار پایین است، البته در نوع مبتنی بر همکاری سطح نهادینگی بیشتر است؛

دو. کنسرت به صورت منعطف و یا مبتنی بر اجبار: کنسرت‌ها در قالب نظام‌های منطقه‌ای کنترل از تمامی قدرت‌های بزرگ تشکیل شده‌اند؛

سه. توازن قوا که بر پایه توازن قوا بین بازیگران منطقه‌ای و یا قدرت‌های بزرگ‌تر مداخله‌کننده تنظیم می‌گردد؛

چهار. نظام امنیت دسته جمعی طراحی شده توسط قدرت یا قدرت‌های بزرگ؛

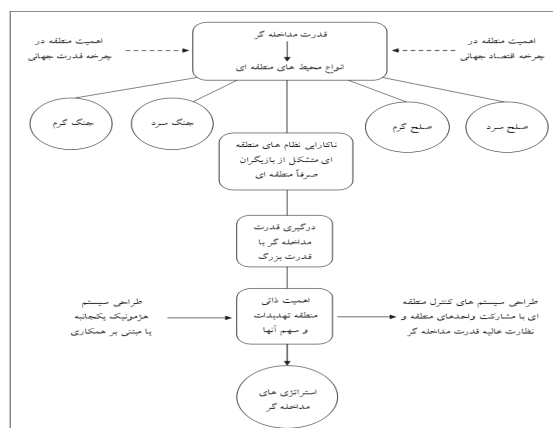
پنج. نظام‌های امنیتی کثرت‌گرای منطقه‌ای یا نظام‌های فدرالی. (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۸۹)

به‌طور کلی انتخاب هریک از این نظام‌ها توسط هژمون یا قدرت مداخله‌گر آثار و نتایج متعددی در پی دارد که شناخت آنها مستلزم تمایز محیط‌های منطقه‌ای است. تنها مروری کوتاه بر حجم حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس به‌خوبی نشان‌دهنده این است که نوع نظام انتخابی هژمونی است. هژمونی آمریکا در منطقه البته از نوع مبتنی بر همکاری رژیم‌های عربی است. قدرت مداخله‌گر با توجه به اهمیت ذاتی منطقه، راهبردهای متفاوتی را برای حفظ یا بهینه کردن نظام منطقه‌ای مورد نظر خود (در این جا هژمونی) اعمال می‌کند. این راهبردها شامل موارد زیر خواهد بود:

- افزایش خویش‌نهادی دولت‌های حامی منطقه‌ای از توسل به جنگ یا توسعه‌طلبی؛
- مطمئن‌سازی دولت‌های محلی و کاهش امنیتی آنها با گسترش حفاظت‌های امنیت منطقه‌ای؛
- ترتیبات چندجانبه؛
- بازدارندگی و محدودسازی مهاجمان بالقوه؛
- کاهش تعارضات از طریق میانجیگری و حفاظت از ترتیبات منطقه‌ای؛
- بازدارندگی و مجازات‌های منفی؛
- دیپلماسی مبتنی بر مذاکره برای افزایش ضریب صلح‌سازی توسط سیستم کنترل یا هژمونی مبتنی بر همکاری.

ایالات متحده برای حفظ هژمونی خود در منطقه خلیج فارس طی دهه‌های اخیر از ترکیب همه این سیاست‌ها استفاده کرده و تاکنون هیچ قدرتی توان به چالش کشیدن این هژمونی را پیدا نکرده است. در نمودار شماره دو جریان نقش‌آفرینی قدرت مداخله‌گر در یک نظام تابعه سیبرنتیک نشان داده شده است.

نمودار دو. قدرت مداخله‌گر و نظام تابعه در سیستم سایبرنتیک (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۹۲)



منطقه خلیج فارس به‌عنوان یک شبکه سایبرنتیک

طی پنج قرن گذشته، هژمونی جهانی بازیگران بین‌المللی به نحو شگفت‌انگیزی با میزان توانایی و حضور آنها از نظر امنیتی با خلیج فارس پیوند خورده است. از تلاش‌ها، رقابت‌ها و حتی جنگ‌های دو قدرت استعماری کهن یعنی اسپانیا و پرتغال در خلیج فارس در حوالی ۵۰۰ سال پیش تا تحرک قدرت استعماری تازه‌نفس آن دوران یعنی هلند در قالب کمپانی هند شرقی هلند در این منطقه تا تسلط بیش از دو قرن امپراتوری انگلیس در منطقه خلیج فارس و تلاش و آرزوی راهبردی روسیه تزاری برای بازیگری در آب‌های گرم خلیج فارس گرفته تا رقابت آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد، گویا سرنوشت قدرت‌های جهانی با خلیج فارس آنچنان پیوند خورده که می‌توان حضور سیاسی-نظامی در آن را دماسنج هژمونی جهانی پنداشت. (سجادپور، ۱۳۹۰: ۷۱)

در دوران بعد از جنگ سرد هم آمریکا در هیچ منطقه‌ای از جهان مانند خلیج فارس درگیر عملیات نظامی نبوده است. در حال حاضر نیز آمریکا سرنوشت هژمونی جهانی خود را گره خورده با حضور نظامی و امنیتی در خلیج فارس می‌داند. در برنامه جدید نظامی آمریکا که توسط اوباما و پانه‌تا، وزیر دفاع آمریکا، در هفته اول ژانویه ۲۰۱۲ (دی سال ۱۳۹۰) اعلام شد، آمادگی برای انجام

عملیات نظامی هم‌زمان در تنگه هرمز و شرق آسیا مطرح شد. به عبارت دیگر، تغییر توجه نظامی آمریکا و تمرکز بر آسیای شرقی به معنای فراموشی و کم‌اهمیتی خلیج فارس در تفکر راهبردی آمریکا نیست.

در حال حاضر بر اساس آخرین راهبرد امنیت ملی آمریکا که با صراحت بیان گردیده است، امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در گرو تامین امنیت حوزه خلیج فارس است، حال این سوال پیش می‌آید که هدف نهایی این راهبرد استراتژیک چیست؟ باید جواب داد که، تامین امنیت انرژی و نگاهی گذرا به اعداد و ارقام، به‌روشنی نشان می‌دهد که هیچ رابطه‌ای بین عرضه و تقاضای انرژی در آمریکا نیست. ایالات متحده با داشتن فقط دو درصد ذخایر نفتی جهان، ۲۵ درصد از کل محصول نفت جهان را مصرف می‌کند، تقاضای جهانی نفت در ۲۰ سال آینده از میزان کنونی ۷۷ میلیون بشکه در روز به ۱۲۰ میلیون بشکه افزایش می‌یابد (بالاترین میزان افزایش در چین و آمریکا است)، همین ترس از آینده است که استراتژیست‌ها و مراکز مطالعاتی را واداشت که در تدوین راهبرد انرژی برای سال ۲۰۲۵ درنگ نکنند و در نتیجه اهداف راهبردی انرژی آمریکا، چارچوبی شد برای تدوین قلمروهای ژئواستراتژیک جدید با اهداف ژئواکونومی و خلیج فارس در رأس این قلمروها قرار گرفت. با قدرت می‌توان گفت که این همه تحولاتی که ما از اواخر دهه ۹۰ تاکنون در حوزه خلیج فارس می‌بینیم، عموماً سناریوهایی از راهبرد انرژی است که با تاکتیک‌های متنوعی در حال اجراست. هدف نهایی ژئواستراتژیک آمریکا اجرای یک حرکت گازانبری است از طریق پاسفیک و آتلانتیک برای تسلط بر اوراسیا. این حرکت گازانبری خودبه‌خود اهداف ثانویه‌ای را جامعه عمل می‌پوشاند که در رأس آنها کنترل چین و روسیه و حتی ژاپن در آینده برای جلوگیری از یک وحدت ژئواستراتژیک اوراسیایی آن‌هم در بخش آسیایی آن است، اینجاست که نقش پدیده‌های جغرافیایی در اولویت‌بندی‌های ژئواستراتژیک پدیدار می‌شود و آن جایگاه شبه‌جزایر اطراف اوراسیاست که آسیب‌پذیرترین و شکننده‌ترین آن، همین منطقه خاورمیانه است با محوریت خلیج فارس. (عزتی، ۱۳۸۸: ۴۹) برای روشن شدن موضوع باید نگاهی گذرا به راهبرد سیاست خارجی آمریکا بیندازیم، اساس این سیاست خارجی پس از جنگ سرد متکی است بر:

یک. راهبرد نرم‌افزاری که در این راهبرد به دنبال برقراری رابطه مستقیم با مردم کشورهای

منطقه مورد بحث است و در راس آن فعلا کشور ایران قرار دارد؛

دو. راهبرد پیش‌گیرانه: در این راهبرد آمریکا خود را ملزم می‌داند با هرآنچه که فکر می‌کند امنیت آمریکا را به خطر می‌اندازد، بدون هیچ قید و شرطی مقابله نماید؛

سه. راهبرد انرژی: در واقع محور سیاست خارجی آمریکا را اهداف همین راهبرد برای یک دوره میان‌مدت تشکیل می‌دهد و هدفش نفوذ و تسلط کامل بر کانون راهبردی انرژی جهانی است که خلیج فارس در کانون این قلمرو ژئواکونومیک قرار دارد. (The National Security Strategy..., 2003)

به این ترتیب در نگرش به قلمروهای ژئواستراتژیک جهان پس از جنگ سرد، خاورمیانه گسترده در واقع اولویت اول را برای ایالات متحده آمریکا دارد. اینجاست که جایگاه ژئواستراتژیک خلیج فارس خود را در معادلات راهبردی جهان به‌ویژه در رابطه با پنج قدرت آینده جهان مطرح می‌سازد. اگر اهمیت خلیج فارس چنین پیوندی با هژمونی جهانی آمریکا دارد، باید دید که آمریکا در منطقه خلیج فارس، چه ساختار امنیتی را پی گرفته است.

شواهد موجود به‌روشنی نشان می‌دهد که رفتار امنیتی آمریکا در منطقه خلیج فارس، مبتنی بر ساخت، حفظ و بهینه‌سازی یک سیستم سایبرنتیک است. این سیستم کنترل و مهندسی ارتباطات سه ویژگی دارد. نخست، انحصاری پنداشتن نقش راهبردی بین‌المللی در امنیت منطقه خلیج فارس است، به این معنی که حتی در بین دوستان آمریکا در غرب، سقف بسیار محدودی برای پرواز در حوزه مناسبات امنیتی خلیج فارس وجود دارد. با وجود علاقه کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس به تنوع دادن به منابع تامین امنیتی و تسلیحاتی خود، نقش کشورهای اروپایی با آمریکا به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. روسیه و چین هم با وجود منافع عمده در این منطقه، از تحرک و حضور راهبردی جدی در خلیج فارس ابا دارند. به عبارت دیگر، آمریکا در نقش کنترل‌کننده رسمی سیستم عمل کرده و اجازه استفاده از کانال‌های ارتباطی سیستم برای رقبا را به پایین‌ترین سطح رسانده است.

دومین ویژگی، ساختار معنایی آمریکا در امنیت منطقه‌ای است. به این صورت که حضور هژمونیک آمریکا در منطقه خلیج فارس، نیازمند تدوین، پردازش و جانداختن توجیهات و دلیل‌هایی است که به این تحرک پایدار نظامی و راهبردی معنا دهد. این معنابخشی و ساختار معنایی در دوران

جنگ سرد با تهدید شوروی و در دوران معاصر با تهدید ساختگی ایران و تهدید مبارزه با گروه‌ها و جریان‌های رادیکال در منطقه صورت می‌گیرد. این کارکرد را می‌توان با توجه به مفهوم کنترل‌کننده غیررسمی توضیح داد. در حقیقت آمریکا از طریق ساختار معنایی مذکور موفق به ایجاد یک منطق کارکردی شده است که حضور و غلبه این کشور در معادلات نظامی و امنیتی منطقه را به بهترین وجه بسترسازی و توجیه می‌کند. به نظر می‌رسد که این وجه از سیاست ایالات متحده اصلی‌ترین رکن در حفظ سیستم سایبرنتیک خلیج فارس باشد. در این ساختار معنایی، دستگاه تولید خطر که از آن به عنوان صنعت ترس^۱ نام برده می‌شود، نقشی بسیار قابل توجه بازی کرده و بدون آن، حضور نظامی آمریکا از معنا تهی می‌شود و بسیاری از مناسبات به هم خواهد خورد.

سومین ویژگی ساختار امنیت منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس، مجموعه‌ای از شبکه‌های امنیتی پرلایه و تودرتو است. لایه عمده در این شبکه‌سازی امنیتی، مناسبات امنیتی و نظامی دوجانبه با تک‌تک کشورهای عرب جنوب خلیج فارس است. به عبارت دیگر، آمریکا با هر کدام از این کشورها قراردادهای دوجانبه نظامی طولانی‌مدت دارد که براساس برخی از مفاد آنها، ملزم به دفاع از این کشورهاست. پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، نتیجه این قراردادها و موافقت‌نامه‌های امنیتی و نظامی است؛ از مقر فرماندهی ناوگان پنجم در بحرین از حدود ۵۰ سال پیش گرفته تا موافقت کنگره آمریکا با فروش ۳۰ میلیارد دلار اسلحه در دسامبر سال ۲۰۱۱ به عربستان.

جدای از اهمیت فوق‌العاده منطقه، مسئله‌ای که امکان بازیگری تمام عیار آمریکا در خلیج فارس را فراهم کرده است، شرایط داخلی کشورهای منطقه است. در منطقه خلیج فارس شرایط داخلی کشورها به گونه‌ای است که زمینه هرگونه همکاری دوجانبه و چندجانبه میان کشورهای منطقه را از میان برده و این کشورها را برای کسب امنیت متوجه خارج کرده است و در حقیقت حضور مستقیم عامل بیگانه خود، پیامد اوضاع داخلی منطقه است. (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۷۴) ظهور افکار ملی‌گرایانه مانند پان عربیسم، پان ترکیسم و پان ایرانیسم در نیمه دهه ۱۹۵۰ میلادی منطقه را دچار التهابی ساخت که تا دو دهه ادامه داشت. کارایی نداشتن بعضی از رهبران

کشورهای منطقه و دور بودن آنان از نخبگان و روشنفکران نیز از چالش‌های اصلی به‌شمار می‌رود. حکومت‌های اقتدارگرای فردی، سلطنتی و خانوادگی و حتی قبیله‌ای نیز بیشتر نظام‌های سیاسی را دچار بحران مشروعیت ساخته است. این بحران سبب شکنندگی داخلی شده که بر اثر آن این کشورها به قدرت‌های بیگانه متکی می‌شوند و بدین ترتیب حضور بیگانگان در منطقه توجیه می‌شود. (سیمبر، ۱۳۸۵: ۲۸)

از طرفی، بحران‌های هویت، نابسامانی‌های اجتماعی، عدم کارایی و ناتوانی در رهبری جامعه در میان اعراب و بحران مشروعیت، اختلافات قومی- قبیله‌ای در داخل و اختلافات سیاسی و مذهبی (و گاه فردی) در خارج و آسیب‌پذیری‌های زیاد در کشورهای منطقه، دست‌به‌دست هم داده تا کشورهای عرب منطقه جزو ضعیف‌ترین مجموعه دولت - ملت‌ها در سطح جهان به‌حساب آیند. آمریکا نیز به دعوت کشورهای منطقه و با انگیزه و هدف حفظ امنیت و ثبات خود و هم‌پیمانانش در این منطقه حساس، پا به این نقطه از جهان راهبردی گذاشته و همواره خود را مسئول و حافظ منافع جهانیان در خلیج فارس می‌داند.

در این میان اما ایران کشور ویژه و متفاوتی است. جغرافیای خلیج فارس به‌دلایل شرایط توپوگرافی، ویژگی‌های ژئواستراتژیکی خاصی را به برخی از کشورهای حوزه داده است که در راس این کشورها ایران قرار دارد. بی‌دلیل نیست که این کشور همیشه در کانون اهداف ژئواستراتژیک پس از جنگ جهانی دوم بوده است. نکته حایز اهمیت این است که قدرت‌های جهانی به هر نحوی که بخواهند ویژگی‌های راهبردی مناسب را برای یک کشور جایگزین قدرت در منطقه حوزه خلیج فارس در نظر بگیرند، نتیجه کار کشور ایران خواهد بود. این موضوع تجربه‌ای است از اهداف راهبردی قدرت‌های بحری که مرحله آزمایشی خود را هم از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۹ با موفقیت به انجام رسانیده است. (عزتی، ۱۳۸۸: ۵۱)

اما پس از انقلاب اسلامی وقتی جمهوری اسلامی ایران نقش ژاندارمی خلیج فارس را کنار گذاشت، عملاً منطقه وارد یک محیط جنگ سرد شد. با توجه به اهمیت منطقه در چارچوب راهبردهای قدرت مداخله‌گر، طبیعی بود که حضور آمریکا در منطقه افزایش چشمگیر یافته و در مرحله بعد، نظام‌های کنترل منطقه‌ای (مانند شورای همکاری خلیج فارس) با نظارت عالیه قدرت

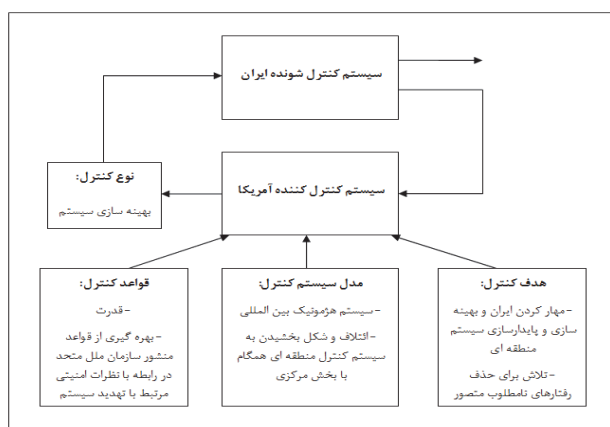
هژمون در منطقه طراحی شود. اهمیت راهبردی ایران از یک سو و سیاست کلانی که در قبال قدرت‌های جهانی و نظم بین‌المللی، سرلوحه سیاست خارجی خود قلمداد کرده است، باعث مقابله شدید آمریکا با این کشور در فضای بین‌المللی شده است. از این رو راهبرد آمریکا در منطقه خاورمیانه در قبال ایران مبتنی بر محدود ساختن و منزوی کردن و به‌طور کلی حذف ایران از معادلات منطقه است و برای رسیدن به این مهم و نیز تسلط بر منابع اقتصادی و موقعیت راهبردی منطقه از تمامی ابزار دیپلماسی و حتی نظامی در مقیاس گسترده استفاده می‌کند. (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۹۱)

آمریکا با تداوم حضور خود در منطقه و ایجاد روابط با دولت‌های همسایه ایران در شمال، جنوب، شرق و غرب درصدد ایجاد فضایی رعب‌انگیز و تنش‌زا در ارتباط ایران با این کشورهاست. مخالفت ایران با طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا در منطقه، به رسمیت نشناختن اسرائیل و احساس خطر آن دولت از ناحیه ایران و تاکید بر استقلال و پی‌گیری عزت‌مدارانه پرونده هسته‌ای، منجر به احساس خطر از این ناحیه برای آمریکا و متحدانش شده است. در حقیقت با سقوط رژیم عراق، آمریکا خطوط راهبرد امنیتی جدید خود در خلیج فارس را تدوین کرد. بی‌تردید با انجام تحولات جدید سیاسی و سقوط رژیم بعثی عراق، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه خلیج فارس ظهور کرده است. این امر موجب نگرانی‌های جدی در جهان عرب و به‌خصوص کشورهای منطقه‌ای خلیج فارس شده است که گاهی در قالب طرح هلال شیعی مطرح می‌شود. از سوی دیگر قدرتهای تأثیرگذار خارجی و در راس آنها آمریکا نیز از افزایش نقش و نفوذ ایران در منطقه به‌شدت نگران هستند. به‌همین دلیل شاهد تغییر سیستم سایبرنتیک حاکم بر خلیج فارس بودیم.

این سیستم که پیشتر شامل زیر سیستم کنترل‌شونده ایران و عراق بود، اکنون ایران را به‌عنوان تنها جزو سیستم کنترل‌شونده می‌بیند. به‌عبارت دیگر، آمریکا تلاش می‌کند تا تمام کشورهای منطقه را دور خود جمع نموده و ایران را به‌عنوان تنها عامل ناامنی منطقه، کنترل نماید. نمای شماتیک سیستم سایبرنتیک خلیج فارس در شرایط کنونی در نمودار شماره سه ارائه شده است. به‌نظر می‌رسد این راهبرد آمریکا با نادیده گرفتن واقعیات، منطقه را با تحولاتی بنیادی و اساسی مواجه ساخته است. این اقدام به‌گونه‌ای موقعیت جغرافیای سیاسی منطقه، کشورهای اروپایی و کشورهای منطقه خلیج فارس را تحت تأثیر قرار داده که نگرانی‌های جدی را به‌وجود آورده است. ترتیبات امنیتی آمریکا نه‌تنها مناسبات

منطقه‌ای کشورهای خلیج فارس را متزلزل نموده، بلکه به مناسبات بین‌المللی نیز آسیب وارد کرده و تحقق صلح در منطقه را با مشکلات جدی مواجه ساخته است. در بخش بعدی نقایص این سیستم و راه‌کارهای تغییر آن توسط ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نمودار سه. سیستم کنترل سایبرنتیک ثبات هژمونیک خلیج فارس^۱



نقش ایران در سیستم سایبرنتیک خلیج فارس

سیستم کنترل سایبرنتیک ایالات متحده در خلیج فارس با سه نقص و سه دسته چالش روبه‌رو است. چالش اول به ماهیت منطقه و تحولات آن ارتباط پیدا می‌کند. این منطقه آن‌گونه که آمریکا می‌خواهد پیش نمی‌رود. آمریکا سه دهه است که با تحولات ناشی از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران مشکل دارد. حضور نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، بسیار چالش‌برانگیز بوده است. از همه مهم‌تر امنیت دوستان عرب آمریکا نه از ناحیه تهدید ایران بلکه از درون مورد چالش قرار گرفته است. پدیده بیداری اسلامی گواه تهدیدات داخلی ناشی از سوء حکومت و وابستگی به آمریکاست. به عبارت دیگر، آمریکا به عنوان یک کنترل‌کننده آینده‌نگر چندان موفق نبوده است. هدف آمریکا از اشغال عراق و افغانستان تاثیرگذاری بر متغیرهای ورودی سیستم برای

۱. دکتر فرهاد قاسمی (۱۳۸۰) پیشتر نموداری از ساخت سیستم کنترل سامان بخش الگوهای رفتاری در دوره ثبات هژمونیک در زمان حکومت صدام، ارائه کرده بود که نمودار کنونی برداشتی روزآمد از همان الگو است.

کنترل آینده‌نگر آن بود، اما در عمل نادیده گرفتن عوارض این تهاجمات نظامی، متغیرهای ناخواسته‌ای به دنبال داشت و مقادیر نامطلوبی را وارد سیستم کرد که آثار بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های آن همچنان باقی است.

نقص دوم مربوط به مسائل داخلی در آمریکاست. روابط نزدیک امنیتی آمریکا با کشورهای عرب خلیج فارس در جامعه و بین نخبگان آمریکایی، مشحون از پرسش و تردید است. میزان حمایت آمریکا از عربستان سعودی به خصوص پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تبدیل به یکی از چالش‌های اصلی برای واشنگتن شد. یکی از سه پارامتر هر سیستم کنترلی، قاعده یا الگوریتم کنترل است. قاعده کنترل سیستم سایبرنتیک خلیج فارس از بدو پیدایش، «قدرت» بوده است. گسترش باورهای دموکراتیک در افکار عمومی و تاثیرگذاری روزافزون آنها بر ورودی‌های سیاست‌گذاری در ایالات متحده عملاً آغاز روندی است که در نهایت می‌تواند تداوم اعمال این قاعده کنترل را دشوار کند. اگرچه در نضج گرفتن و بالیدن این جریان تردیدهایی هست، اما نمی‌توان منکر سخت‌تر شدن کاربرد الگوریتم قدرت در منطقه خلیج فارس شد.

دسته سوم چالش‌های آمریکا به ماهیت رابطه دوجانبه آمریکا با کشورهای عربی از یک سو و رژیم صهیونیستی مرتبط است. آمریکا و عربستان روابط نزدیک نظامی دارند، اما تلاویو نگران است اسلحه‌هایی را که آمریکا به سعودی می‌فروشد، نهایتاً در چه دستانی قرار می‌گیرد. تلاویو و ریاض هر دو دوست آمریکا هستند اما ماهیت متفاوت این دو دوست آمریکا با یکدیگر در حوزه خریدهای تسلیحاتی قابل توجه است. این مسئله فقط به رابطه تلاویو و واشنگتن و ریاض منحصر نمی‌شود. مثلث رابطه ریاض، بغداد و واشنگتن نیز قابل توجه است. ریاض از نظام بغداد نه فقط خرسند نیست، بلکه سخت با آن مسئله دارد. شورای همکاری خلیج فارس نسبت به عراق روی خوش نشان نمی‌دهد. آیا می‌توان امنیت خلیج فارس را بدون عراق تصور کرد؟ به این ترتیب جریان بازخوران در این سیستم با مشکل روبه‌روست. به‌طور طبیعی در یک سیستم سایبرنتیک دارای تعادل پویا، اکثریت بازخوران‌ها یا حفظ‌کننده هدف هستند یا تغییردهنده هدف. در سیستم مورد بحث تغییر هدف یعنی خارج کردن ایران از سیستم کنترل‌شونده که اساساً مفهوم سیستم و بقای آن را زیر سوال خواهد برد. در سیستم مطلوب بر اساس راهبرد آمریکایی‌ها همان‌طور که در نمودار

سه دیدیم، تنها بازخوران بدون مرجع، متعلق به ایران بود. در شرایط کنونی اما سیستم با انبوهی از بازخوران‌های بدون مرجع روبه‌روست. اینها را می‌توان بازخوران‌های تغییردهنده هدف نیز نام گذاشت، اما در شرایطی که ایالات متحده با هرگونه تغییری در سیستم مخالفت می‌کند و بازخوران‌ها عملاً در سیستم جذب و تحلیل نمی‌شوند، تنها کارکرد آنها ایجاد بی‌ثباتی و عدم تعادل در سیستم است.

جهانگیر کرمی با بررسی تاریخی مهم‌ترین پیمان‌های امنیتی منطقه‌ای در خلیج فارس (پیمان‌های سعدآباد، بغداد، سنتو و شورای همکاری خلیج فارس) به این نتیجه رسیده است که به پنج دلیل فقدان تهدید مشترک و درک آن، جهت‌گیری نامشخص و متغیر پیمان‌های دفاعی، عدم همبستگی و انسجام سیاسی اعضا، عدم توازن قدرت نظامی و بالاخره موانع نظام بین‌المللی، پیمان‌های دفاعی جمعی منطقه خاورمیانه از کارایی مناسبی برخوردار نبوده‌اند. (کرمی، ۱۳۸۵: ۹۲) این وضعیت را می‌توان به بهترین شکل در معمای عراق دید. شرایط عراق و همسایگی و دوستی آن با ایران، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های امنیت منطقه‌ای در نظام مادی و معنایی امنیت سایبرنتیکی آمریکا در خلیج فارس است. در شرایط جدید، با تغییر ساخت قدرت و سیاست در عراق و قرار گرفتن اکثریت شیعه در رأس حکومت عراق، زمینه‌های فرصت‌سازی جدیدی برای سیاست خارجی ایران در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم شده است. نکته محوری در شرایط حاضر این است که درجه تعاملات ایران با دولت و ملت عراق برای اولین بار بر محور اتصالات طبیعی فرهنگی و سیاسی بین ملت‌ها و دولت‌ها به‌طور همزمان قرار گرفته است. در سطح ملی و روابط دوجانبه؛ حضور شیعیان در رأس قدرت، زمینه‌های ایجاد روابط راهبردی مبتنی بر همکاری‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - امنیتی را فراهم کرده است. این امر نقش مهمی در بازتعریف تعاملات فرهنگی و نوع نگاه جدید و مثبت دو ملت به یکدیگر دارد و منجر به خروج از زمینه‌های بی‌اعتمادی و سوءظن‌های گذشته خواهد شد. این شرایط به‌معنای تقویت و تثبیت موقعیت نقش ایران در حوزه‌های نفوذ و رقابت در منطقه و به‌خصوص خلیج فارس می‌باشد. در واقع از طریق همکاری با دولت همکار و دوست در عراق، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند به بسیاری از اهداف راهبردی خود، از جمله تعریف جدید از مشارکت در ترتیبات امنیتی منطقه و

تنظیم روابط متعادل با جهان عرب و قدرت‌های بزرگ دست یابد. (برزگر، ۱۳۸۷: ۱۸۹)

از سوی دیگر، نوع و ماهیت تهدیدات امنیتی - سیاسی در منطقه در طول دهه گذشته در حال تغییر بوده است. بدین معنی که در گذشته عمده تهدیدات ناشی از رقابت‌های تسلیحاتی، وجود دو دستگی‌ها، ائتلافی نظامی و به‌طور کلی تهدیدات ناشی از رقابت و دشمنی دولت‌ها و بروز جنگ‌ها بوده که عمدتاً «بر تصور تهدید خیالی»^۱ در چارچوب «منافع طرف سوم» استوار بود. در این راستا شکل تهدیدات از قدرت سخت به قدرت نرم در حال تغییر است. تهدیدات جدید عمدتاً بر محورهایی همچون، تجدید حیات سیاسی و بیداری ملت‌ها (به خصوص شیعیان)، افزایش تقاضاها برای خودمختاری بیشتر در میان هویت‌های فرهنگی و سیاسی مختلف، تضعیف اقتدار و مشروعیت حکومت‌ها، افزایش نقش توده‌ها در ساخت قدرت و سیاست و غیره از یک‌سو و تهدیداتی همچون گسترش تروریسم، آلودگی محیط زیست، قاچاق مواد مخدر، امنیت تجارت و صدور انرژی و غیره از سوی دیگر، استوار می‌باشد. به عبارت دیگر، جنس و ماهیت تهدیدات جدید به گونه‌ای است که نیازمند «همکاری جمعی و متقابل» میان تمامی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارای منافع در منطقه می‌باشند. به عنوان مثال، مبارزه با گروه‌های تروریستی، نیازمند همکاری همه کشورها در مسدود کردن راه‌های ارتباطاتی و فعالیت‌های نظام‌مند این سازمان می‌باشد که به نوبه خود نیازمند همکاری متقابل تمامی حکومت‌های منطقه است. (برزگر، ۱۳۸۴: ۲۰۱)

با شکل‌گیری وضعیت‌های جدید سیاسی در قالب بحران‌هایی همچون بحران عراق، بحران سوریه، بحران لبنان و مقاومت حزب‌الله در جنگ با ارتش مجهز اسرائیل و به دنبال آن آشکار شدن بسیاری از واقعیت‌های سیاسی و فرهنگی در منطقه، مشاهده می‌شود که روزبه‌روز نقش قدرت‌های بزرگ در این منطقه با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شود. دلیل این امر بیش از هر چیز، مقاومت ملت‌ها و ضدیت افکار عمومی با حضور نیروهای خارجی و دخالت‌های آشکار و روزافزون آنها در امور جوامع منطقه است. در رأس چالش‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس اما نحوه نگاه و رفتار آمریکا نسبت به ایران قرار دارد. ایران از نظر جغرافیایی و فرهنگی، قلب خاورمیانه است. پیشینه

فرهنگی ایران نسبت به سایر کشورهای این منطقه و هویت مذهبی آن و همچنین قابلیت‌های اقتصادی و عملی ایران موجب تاثیرگذاری بالقوه هرچه بیشتر در منطقه و حتی تحولات جهانی شده است. ایران به‌عنوان پل ارتباطی میان شرق و غرب عالم از دیرباز مورد توجه کشورها و تمدن‌های دنیا بوده است. این نقش ارتباطی میان‌قاره‌ای و مجاورت با خلیج فارس و تنگه هرمز که محل ترانزیت محموله‌های نفتی است، بر اهمیت و نقش مؤثر ایران در نظر ناظران خارجی افزوده، به‌طوری که هرگونه تحول سیاسی در آن موجب برانگیخته شدن حساسیت‌های جهانی می‌گردد. از مهم‌ترین ویژگی این سرزمین استقرار آن در منطقه‌ای حائل است که بدان نقش برجسته گذرگاهی بخشیده است؛ گذرگاهی میان قاره‌های بزرگ جهان، میان چند قلمرو بزرگ جغرافیایی و میان چند حوزه دیرینه فرهنگی. (حیدری، ۱۳۸۴: ۵۲)

تردیدی نیست که با بروز تحولات جدید در منطقه، جایگاه و اهمیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران افزایش پیدا کرده است. از این رو، جایگاه ایران در نظام امنیت منطقه‌ای باید براساس نقش جدید آن تعریف شود. منطق افزایش نقش ایران به‌دلیل برخورداری از پایه‌های طبیعی قدرت به‌خصوص در جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و ژئوپلیتیک است که نادیده گرفتن آنها به‌ضرر نظام امنیت منطقه‌ای می‌باشد. در طول دو دهه گذشته، حضور قدرت‌های خارجی (آمریکا) در اطراف مرزهای ایران و تهدید این کشور، تعادل طبیعی قدرت در سطح منطقه را به‌هم ریخته و منجر به ایجاد بی‌اعتمادی میان دولت‌ها شده است. روابط تنش‌آمیز ایران و عراق و کشورهای حوزه خلیج فارس دو مثال آشکار در این زمینه به‌حساب می‌آیند. حال باید دید که در مقابل این کنش آمریکا برای تسلط بر اوراسیا و حساس‌ترین منطقه ژئواستراتژیک آن یعنی حوزه خلیج فارس چه واکنش‌هایی متصور است.

این واکنش‌ها را می‌توان در قبال مسئله هسته‌ای ایران به‌خوبی حس کرد؛ به این معنی که یارگیری‌های راهبردی بین دو مثلث راهبردی در حال شکل‌گیری در جریان است که حلقه اتصال و مشترک هر دو مثلث را ایران تشکیل می‌دهد. این دو مثلث راهبردی را کشورهای روسیه، چین و ایران در یک ترکیب و آمریکا، اروپای متحد و ایران در ترکیب دیگر آن می‌توانند شکل دهند. هریک از این دو مجموعه که بتواند ایران را به‌عنوان تکیه‌گاه ژئواستراتژیک خود انتخاب نماید، ابتکار عمل را

در صحنه جهانی به‌ویژه در اوراسیا در دست خواهد گرفت. جالب است که هیچ‌گاه ایران از چنین موقعیت ژئواستراتژیک برجسته و سرنوشت‌سازی برخوردار نبوده است، ما هم‌اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که کوچک‌ترین واحد سیاسی جهان به‌شرط آنکه درک واقعی موقعیت جغرافیایی خود را بداند و اینکه چه جایگاهی را در راهبردهای جهانی دارد، می‌تواند به‌صورت یک بازیگر کارآمد درآید و در بالاترین سطح خود به امنیت واقعی دست یابد و توسعه پیدا نماید. (عزتی، ۱۳۸۸: ۵۰)

یکی از مفاهیم مهم در سیستم‌های غیرخطی و سایبرنتیک، مدل جذب‌کننده‌های ناآشنا^۱ است. این سیستم‌ها دارای نقاطی با عنوان مکان‌های فازی هستند. مکان فازی جایی است که سیستم، یک مجموعه رفتارهای معین و مشخص را نشان می‌دهد که حکایت از آمادگی برای تغییرات بزرگ در قالب سیستم است. چنین موقعیت‌هایی که بسیار نادرند، در نتیجه عواملی مثل تغییرات مقادیر ساختاری و تغییرات مقادیر فرایندهای سیستم رخ می‌دهند. (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۵۲) نکته قابل توجه این است که به نظر می‌رسد پس از روی کار آمدن حکومت جدید عراق و درگیر شدن کل منطقه با بحران تروریسم، سیستم سایبرنتیک خلیج فارس وارد یکی از این مکان‌های فازی خود شده است. به‌نظر می‌رسد که جابه‌جایی عراق از زیرسیستم کنترل‌شونده به زیرسیستم کنترل‌کننده، آن‌طور که آمریکا انتظار داشت، پیش نرفته است. عراق از یک‌سو توان و تمایل بازی کردن این نقش محول شده جدید از سوی آمریکا را ندارد و از سوی دیگر، قدرت و تاثیرگذاری این کشور بر معادلات منطقه بیش از آن است که توان حذف آن از سیستم یا به حداقل رساندن نقش آن را بتوان عملی نمود. از طرفی، پیش رفتن جریان امور در سوریه به‌نحو مورد انتظار و مطلوب غرب، خود به‌عنوان یک ورودی آشوب‌ساز پر قدرت عمل کرده و ناکامی زیرسیستم نیابتی کنترل در منطقه را به‌وضوح روشن ساخته است. به این ترتیب، بقای سیستم کنترل سایبرنتیک خلیج فارس عملاً در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. در این شرایط ایران می‌تواند با درک درست از این مکان فازی و استفاده از مدل جذب‌کننده‌های ناآشنا، به طراحی و اجرای سیستم جدیدی که متضمن منافع ملی کشور باشد بپردازد.

در حال حاضر، ایران مهم‌ترین کشور منطقه از نظر آینده امنیت خلیج فارس و ثبات آن به‌شمار می‌رود. آمریکا سال‌ها تصور می‌کرد که ایران فاقد هرگونه حس همکاری در این زمینه است. اخیراً این فرضیه، هم به واسطه دست یافتن به پیشرفت‌های عمده در پرونده هسته‌ای ایران و هم ترکیبی از اظهارات و اقدامات دو طرف، به چالش کشیده شده است. از یک طرف، ایران خواهان ایفای نقش طبیعی خود به‌عنوان اصلی‌ترین قدرت منطقه‌ای است و از طرف دیگر، اوضاع عراق، سوریه، عربستان، قطر، یمن و بحرین، امید اندکی برای امکان بقای سیستم فعلی حاکم بر خلیج فارس باقی گذاشته است. به نظر می‌رسد که هرگونه چشم‌اندازی از سیستم امنیتی خلیج فارس طی سال‌های پیش رو تحت تاثیر روابط ایران - آمریکا خواهد بود.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله بررسی سیستم سایبرنتیک خلیج فارس و امکان نقش‌آفرینی و تاثیرگذاری ایران بر این سیستم و در قالب این سیستم بود. در این راستا پس از تشریح نظریه سایبرنتیک در مطالعات منطقه‌ای به‌عنوان چارچوب مفهومی پژوهش به تطبیق ترتیبات امنیت هژمونیک خلیج فارس با این سیستم پرداختیم. سپس با نشان دادن نقایص این سیستم، حالت عدم تعادل پویای آن را تشریح نمودیم و به این ترتیب، خبر از قرار داشتن این سیستم سایبرنتیک در یکی از مکان‌های فازیش دادیم. توضیح دادیم که جمهوری اسلامی ایران با استفاده از مدل جذب‌کننده‌های ناآشنا می‌تواند از این وضعیت حداکثر بهره را برده و وضعیت خود را از زیرسیستم کنترل‌شونده به جایگاه کنترل‌کننده و کنترل شونده تغییر دهد.

به‌نظر می‌رسد که درک موقعیت خاص سیستم سایبرنتیک خلیج فارس کلید راه‌گشای تامین منافع ملی ایران در ترتیبات امنیتی منطقه در آینده خواهد بود. ایالات متحده پس از سال‌ها مخالفت و مقاومت بالاخره غنی‌سازی در خاک ایران را پذیرفته است؛ پذیرفتن سهم ایران در ترتیبات امنیت منطقه‌ای غیرقابل باورتر است یا پذیرش غنی‌سازی در خاک ایران؟ ایالات متحده به‌خوبی از وضعیت جدید خاورمیانه و بدکارکردی سیستم کنترل سایبرنتیک خود بر خاورمیانه باخبر است، مهم این است که ما توان استفاده از این موقعیت تاریخی را داشته باشیم. خلیج فارس

قرن هاست که شاهد رقابت قدرت‌های جهانی، هژمونیک شدن یک کشور، طی شدن دوران سلطه هژمونیک و وارد شدن به مرحله آشوب است. این چرخه برای چهار قرن پیاپی بی‌هیچ تغییری ادامه یافته است. آخرین باری که حکومت ایران تلاش کرده تا این چرخه را برهم بزند، در زمان شاه عباس صفوی و با بیرون راندن پرتغالی‌ها از این منطقه بود. سال‌ها بعد محمدرضا شاه پهلوی با به‌عهده گرفتن نقش ژاندارمی خلیج فارس کاریکاتوری از روزگار پرشکوه گذشته ایران در خلیج فارس ترسیم کرد. اما اکنون که شواهد حکایت از پیدا شدن یک موقعیت تاریخی برای تغییر این چرخه معیوب و احقاق حقوق ایران در مناسبات امنیتی منطقه‌ای است، باید با هوشیاری از این فرصت استفاده نمود. شاید این سومین فرصت همان چیزی باشد که سال‌ها منتظر آن بوده‌ایم.

در کنار پاسخ به سوال اصلی، دستاورد دیگر این مقاله آزمودن نظریه سایبرنتیک در مطالعات منطقه‌ای بود. بر اساس نتایج به‌دست آمده، به‌نظر می‌رسد که این نظریه از توان تحلیل بسیار مناسبی در مورد موضوع مورد بررسی برخوردار بود. اگرچه سابقه کاربست نظریه‌های سیستمی در مطالعات منطقه‌ای طولانی و پر بار است، اما به‌نظر می‌رسد یک غفلت سوال‌برانگیز در مورد نسل‌های جدید نظریه سیستم‌ها در این حوزه وجود دارد. پژوهش حاضر اما نشان داد که نظریه سایبرنتیک در مورد مطالعات منطقه خلیج فارس بسیار راهگشاست.

نکته آخر اینکه موقعیت حساس و محوری ایران در قلب منطقه برای ملت ما می‌تواند هم فرصت‌ساز باشد و هم فاجعه‌آفرین. اگر نتوانیم با هوشمندی از فرصت‌های پدید آمده و تحرکات مفید برخی دولت‌ها به‌نفع خود استفاده کنیم، باید گفت که ممکن است لطمه‌های جبران‌ناپذیری در انتظار کشور ما باشد. برای برکنار ماندن از این لطمات و ترکش‌ها، باید آگاهی‌های خود را به‌کار گیریم و با شناخت واقعیت‌ها، امکانات و محدودیت‌ها به‌گونه‌ای عمل کنیم که منافع ملی مان حکم می‌کند. در این راه مطمئناً کشور بیش و پیش از هر چیز نیازمند یک دیپلماسی هوشمندانه و فعال است که تمام توان ملی را در جهت تامین منافع کشور به‌کار گیرد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۵)، «ضعف ساختاری و گفتمان امنیتی حاکم بر شورای همکاری خلیج فارس» (ارائه در شانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس)، دانشگاه تهران، تابستان، قابل دسترسی در:
<http://www.icnc.ir/index.aspx?pid=966&metadataID=67eea5f2-33c0-4116-95d0-a7b12d6d2b34>
۲. برزگر، کیهان (۱۳۸۷)، «ایران، عراق جدید و نظام سیاسی-امنیتی خلیج فارس»، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
۳. برزگر، کیهان (تابستان ۱۳۸۴)، «چالش‌های امنیتی ایران در عراق جدید»، مجموعه مقالات پانزدهمین کنفرانس بین‌المللی خلیج فارس، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۶)، «ژئوپلیتیک خلیج فارس: ایران و آمریکا (تهدیدها و فرصت‌های فراوری جمهوری اسلامی)»، رآورد سیاسی، شماره ۱۵.
۵. رنجبر، مقصود (۱۳۷۸)، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۶. سجادی‌پور، محمدکاظم (۱۳۹۰)، «هژمونی جهانی و ترتیبات منطقه‌ای: سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۶.
۷. سیمر، رضا (۱۳۸۵)، «دیپلماسی ایران و تحولات تازه منطقه خلیج فارس»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۱۲-۲۱۱.
۸. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۸)، «استراتژی ایالات متحده آمریکا در منطقه - ژئواستراتژی خلیج فارس»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۵.
۹. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، «چالش‌های سیستم امنیتی آمریکا در خلیج فارس»، زمانه، شماره ۵۰.
۱۰. قاسمی، فرهاد (۱۳۷۸)، «نگرش سیبرنتیک به مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل»، مجله امنیت ملی، سال اول، شماره دوم.
۱۱. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۰)، «ناکارایی سیستم کنترل نظم و تعارضات منطقه‌ای در خلیج فارس»، مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، تابستان، شماره ۲.
۱۲. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۲)، «تاثیر ساختار هرمنوتیک نظام بین‌الملل بر پدیده نظم در سیستم تابع خلیج فارس»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۸۷ و ۱۸۸.
۱۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، «طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۶۷، بهار ۱۳۸۴.

۱۴. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، «مبانی نظری، کارکردی نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب در مطالعات نظم منطقه‌ای»، *رهافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۳۰.

۱۵. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «کارایی پیمانهای دفاعی جمعی در خاورمیانه - بررسی پیمانهای سعدآباد، بغداد، سنتو و شورای همکاری خلیج فارس»، *فصلنامه بررسی‌های نظامی*، شماره ۲۴ و ۲۳.

16. "The Natonal Securty Strategy of The U. S. A," (2003). Sep. Avalable at: http://www.whitehouse.gov/sites/default/files/rss_viewer/national_security_strategy.pdf